



۴ صفحه ضمیمه نوجوان روزنامه **ژن** شماره ۳۶۳

www.qudsonline.ir

شنبه ۱۹ دیبهبشت ۱۳۹۶ | ۲ شعبان ۱۴۳۸ / ۲۹ آوریل ۲۰۱۷

در بسته خبری بخوانید  
**نوجوانان قلدر**  
ورژن جدید زورگیری  
پلیس بچه‌های زورگیر  
محل را ادب کرد  
دورهمی نوجوانان  
سالم در شهر کرد

در صفحه سه بخوانید  
خوانش کتاب «آقای بی‌رویه»  
نوشته «علی باباجانی»  
**زیرآب**  
زنی‌های  
ماهرانه

آثاری از اعضای  
نوجوان کانون  
پرورش فکری  
خراسان رضوی  
**گلم برماغه**

با فناوری دستیار هوشمند تلفن‌های همراه فرمان‌های صوتی شما را اجرامی کنند

**گوشتی‌های حرف گوش کن!**

APPLE SIRI + GOOGLE ASSISTANT + GOOGLE NOW

در صفحه دو بخوانید

**کلیله و دمنه به زبان خودمانی ۶**

**میمونی که دلش را روی درخت جا گذاشته بود**

**۶۶**

اولین دستیار صوتی و باهوش در دنیا تکنولوژی را شرکت خلاق اپل راه‌اندازی کرد. اپل راه‌اندازی کرد. اپل در سال ۲۰۱۱ دستیار صوتی خود به نام سیری (Siri) را به همراه آیفون اس ۴ رونمایی کرد تا به عنوان اولین دستیار صوتی شناخته شود. سیری در سال ۲۰۱۲ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۱۳ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۱۴ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۱۵ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۱۶ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۱۷ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۱۸ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۱۹ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۲۰ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۲۱ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۲۲ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۲۳ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۲۴ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۲۵ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۲۶ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۲۷ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۲۸ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۲۹ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۳۰ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۳۱ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۳۲ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۳۳ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۳۴ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۳۵ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۳۶ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۳۷ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۳۸ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۳۹ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۴۰ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۴۱ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۴۲ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۴۳ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۴۴ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۴۵ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۴۶ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۴۷ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۴۸ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۴۹ رونمایی شد. سیری در سال ۲۰۵۰ رونمایی شد.

**سه رقیب اصلی و سرسخت!**

در حال حاضر دستیاران صوتی گوگل، مایکروسافت و اپل، ۳ رقیب اصلی هم محسوب می‌شوند و هر کدام در تلاشند تا امکانات جدیدتری را ارائه دهند. هر سه قادرند با فرمان‌های صوتی شما کارهایی از قبیل تماس با مخاطبین، فرستادن پیام کوتاه، جستجو در وب، یافتن مسیر از روی نقشه، تنظیم زنگ هشدار، بررسی آب و هوا و... را به راحتی و با سرعت و دقت بالا برای شما انجام دهند. البته نسخه‌های اولیه سیری که ۶ سال پیش معرفی شد، قادر نبود همه این خدمات را انجام دهد، اما به مرور زمان اپل با آپدیت‌های جدیدتر سیستم عامل خود، سیری را نیز ارتقا بخشید تا حدی که اکنون قادر است در مقابل گوگل و مایکروسافت به‌عنوان یک رقیب اصلی قد علم کند. اما در این میان کورتانا و گوگل اسیستنت، قابلیت تعامل بیشتری با کاربران دارند.

با فناوری دستیار هوشمند، تلفن‌های همراه فرمان‌های صوتی شما را اجرامی کنند

**گوشتی‌های حرف گوش کن!**

پیمان صادق زاده | چند سال قبل که گوشی‌های لمسی و سپس هوشمند وارد بازار شدند، در ابتدا کسی باور نمی‌کرد که بتوان با لمس قسمتی از صفحه گوشی، تمام کارها را به سرعت انجام داد. گذشت و گذشت و فناوری گوشی‌های لمسی و هوشمند به سرعت در میان مردم رواج پیدا کرد. هر چه جلوتر رفتیم، عملکردها راحت‌تر و سریع‌تر انجام شد، تا اینکه امروزه دیگر لازم نیست حتی به خودتان زحمت بدهید و با نوک انگشتان صفحه نمایش را لمس کنید. کافی است با استفاده از فناوری دستیار صوتی، با تلفن همراهتان صحبت کرده و فرمان دهید تا کاری را برایتان انجام دهد. طرح فناوری دستیار صوتی که ۶-۵ سال پیش توسط اپل ارائه شد، امروزه به دلیل امکانات بی‌نظیرش بسیار فراگیر شده است و پیش‌بینی می‌شود در آینده‌های نزدیک این فناوری هم به سرعت بین مردم رواج پیدا کند. با استفاده از دستیار صوتی، شما می‌توانید تمامی عملکردهای تلفن همراه و کامپیوترتان را با فرمان‌های صوتی خود کنترل کنید. در این مطلب قرار است باهم با رقبای اصلی ارائه‌دهنده دستیار صوتی و با ویژگی‌های هر کدام آشنا شویم.

**سامسونگ وارد میدان می‌شود!**

چند هفته پیش سامسونگ در جریان رونمایی از گوشی هوشمند جدیدش، گلکسی اس ۸ دستیار صوتی و باهوش خود یعنی بیکسیبی نیز رونمایی کرد و مدعی شد هر کاری که شما با گلکسی اس ۸تان انجام می‌دهید، بیکسیبی قادر است آن را برای شما انجام دهد. همین ادعا ما را به این نتیجه می‌رساند که دستیار هوشمند سامسونگ، بیشتر تمرکزش بر روی عملکردها و تنظیمات خود گوشی است و در واقع سامسونگ، بیکسیبی را ساخته تا کاربران بتوانند به جای لمس کردن صفحه، تنها به کمک صدایشان در گوشی گشت‌وگذار کنند و برای جستجو در فضای وب و یا طرح سؤالات جانبی از همان گوگل اسیستنت کمک بگیرند. طبق اخبار منتشر شده از طرف کمپانی سامسونگ، بیکسیبی به راحتی فرمان‌های صوتی شما را اجرا می‌کند. برای مثال می‌توانید از او بخواهید از صفحه اسکرین‌شات بگیرد، روشنایی صفحه را تنظیم کند، تنظیمات وای‌فای را باز کند، عکس خاصی را برای یکی از دوستانتان ارسال کند، عکس‌هایی را نشانتان دهد که در روز خاصی گرفته‌اید و دستورهایی از این قبیل. البته ممکن است سامسونگ تا زمان ارائه کامل این فناوری‌اش تصمیم بگیرد امکانات دیگری را هم به دستیار صوتی خود اضافه کند تا از رقبای خود عقب نماند. بهتر است منتظر عرضه گلکسی اس ۸ بمانیم تا با بیکسیبی و عملکردش دقیق‌تر آشنا شویم.

در حال حاضر دستیاران صوتی گوگل، مایکروسافت و اپل، ۳ رقیب اصلی هم محسوب می‌شوند و هر کدام در تلاشند تا امکانات جدیدتری را ارائه دهند. هر سه قادرند با فرمان‌های صوتی شما کارهایی از قبیل تماس با مخاطبین، فرستادن پیام کوتاه، جستجو در وب، یافتن مسیر از روی نقشه، تنظیم زنگ هشدار، بررسی آب و هوا و... را به راحتی و با سرعت و دقت بالا برای شما انجام دهند. البته نسخه‌های اولیه سیری که ۶ سال پیش معرفی شد، قادر نبود همه این خدمات را انجام دهد، اما به مرور زمان اپل با آپدیت‌های جدیدتر سیستم عامل خود، سیری را نیز ارتقا بخشید تا حدی که اکنون قادر است در مقابل گوگل و مایکروسافت به‌عنوان یک رقیب اصلی قد علم کند. اما در این میان کورتانا و گوگل اسیستنت، قابلیت تعامل بیشتری با کاربران دارند.

به‌عنوان مثال این دو قادرند برای شما شعر بخوانند، جوک تعریف کنند و یا حتی برای شما سرگرمی طرح کنند. گوگل دستیار صوتی‌اش را به گونه‌ای طراحی کرده که از هوش مصنوعی پیشرفته‌تری برخوردار است و می‌تواند ساعت‌ها شما را سرگرم کند. مثلاً اگر نام یک فیلم را از دستیار صوتی گوگل بپرسید، به سرعت اطلاعاتی در مورد آن فیلم در اختیارتان می‌گذارد. شما می‌توانید درباره هر کدام از عوامل همان فیلم از گوگل بپرسید تا اطلاعاتش را برای شما نمایش دهد. حتی اگر نظرش را در مورد فیلم جویا شوید، امتیازات و نقدهای کاربران دیگر درباره فیلم را در اختیار شما قرار می‌دهد. هم‌چنین بررسی‌ها نشان داده که دستیار صوتی گوگل از سرعت بیشتری نسبت به دستیار صوتی اپل و مایکروسافت برخوردار است و اطلاعات را دقیق‌تر نمایش می‌دهد. گوگل اسیستنت از زبان‌های بیشتری نسبت به ۲ رقیب دیگر خود پشتیبانی می‌کند، اما متأسفانه زبان فارسی هنوز توسط این دستیار صوتی پشتیبانی نمی‌شود. کورتانا از آن جهت منحصربه‌فرد است که برای اولین‌بار در محیط ویندوز به‌عنوان یک دستیار صوتی می‌تواند عملکردهای زیادی را انجام دهد. اگر شما زیاد از کامپیوتر استفاده می‌کنید، پیشنهاد می‌کنم حتماً ویندوز ۱۰ را امتحان کرده و از تجربه گفت‌وگو با کورتانا لذت ببرید. کورتانا قادر است با فرمان صوتی شما، موزیک و فیلم پخش کند، در مرورگر برای شما عبارتی را جستجو کند، ایمیل بفرستد، زنگ هشدار برای کامپیوترتان تعیین کند و کارهای شخصی روزمره‌تان را منظم کند. مایکروسافت اعلام کرده که در آینده‌های نزدیک، قرار است از کورتانا در سایر وسایل منزل مثل یخچال، تخت‌خواب، جاروبرقی و... استفاده کند؛ یعنی شما قادر خواهید بود با وسایل اتاقتان صحبت کنید و آن‌ها هم به دستورات شما عمل کنند!

**دستیاران صوتی از کجا آمده‌اند؟**

اولین دستیار صوتی و باهوش در دنیای تکنولوژی را شرکت خلاق اپل راه‌اندازی کرد. اپل در سال ۲۰۱۱ دستیار صوتی خود به نام سیری (Siri) را به همراه آیفون اس ۴ رونمایی کرد تا به‌عنوان اولین سازنده دستیار صوتی باهوش شناخته شود. البته باید گفت «سیری» در مقایسه با نسخه فعلی‌اش، امکانات بسیار کمتری داشت. دقیقاً یک سال بعد، یعنی در سال ۲۰۱۲ گوگل تصمیم گرفت تا رقیبی قدرتمند برای اپل برآورد، بنابراین دستیار صوتی خود یعنی google now را معرفی کرد که به دلیل وصل بودن به دنیای اطلاعاتی خود گوگل و همچنین هوش بالاتر، از امکانات، سرعت و دقت منحصربه‌فردی برخوردار باشد. مایکروسافت هم برای این‌که از میدان رقابت جا نماند، دستیار هوشمند خود؛ یعنی کورتانا را برای سیستم عامل ویندوز معرفی کرد. البته قبل از معرفی کورتانا، چندین شرکت کوچک و بزرگ دیگر دستیارهای صوتی خود را ارائه دادند که به دلیل نداشتن توان کافی برای رقابت با گوگل و اپل، هیچ‌کدام به موفقیتی دست پیدا نکردند. اما عملکرد بسیار عالی کورتانا سبب شد تا این دستیار صوتی مایکروسافت، به یکی از رقبای اصلی سیری و گوگل ناو تبدیل شود. اوایل سال ۲۰۱۶ بود که گوگل دستیار صوتی و هوشمند جدیدتری به نام گوگل اسیستنت (google assistant) را معرفی کرد که یک سر و گردن از دستیار قبلی خود یعنی گوگل ناو بالاتر بود. با اینکه دو دستیار صوتی گوگل در بعضی موارد عملکردشان متفاوت است، اما پیش‌بینی می‌شود گوگل در نهایت این دو دستیار خود را باهم ادغام کند. شرکت آمازون نیز چندی قبل از یک دستیار صوتی به نام «الکسا» رونمایی کرد که قرار است طی چندماه آینده بر روی تعدادی از تلفن‌های همراه هوشمند استفاده شود. اما طی ۵-۶ ماه گذشته اخباری به گوش می‌رسید مبنی بر اینکه سامسونگ نیز در حال طراحی یک دستیار هوشمند اختصاصی به نام «بیکسیبی» است. حدود ۳-۲ هفته پیش که سامسونگ گوشی گلکسی اس ۸ خود را معرفی کرد، این اخبار به واقعیت پیوست و سامسونگ از دستیار هوشمند خود به نام بیکسیبی در گلکسی اس ۸ رونمایی کرد.

**Google Now**

**Siri**

**Cortana**



شریت آلبیموی بی‌فایده

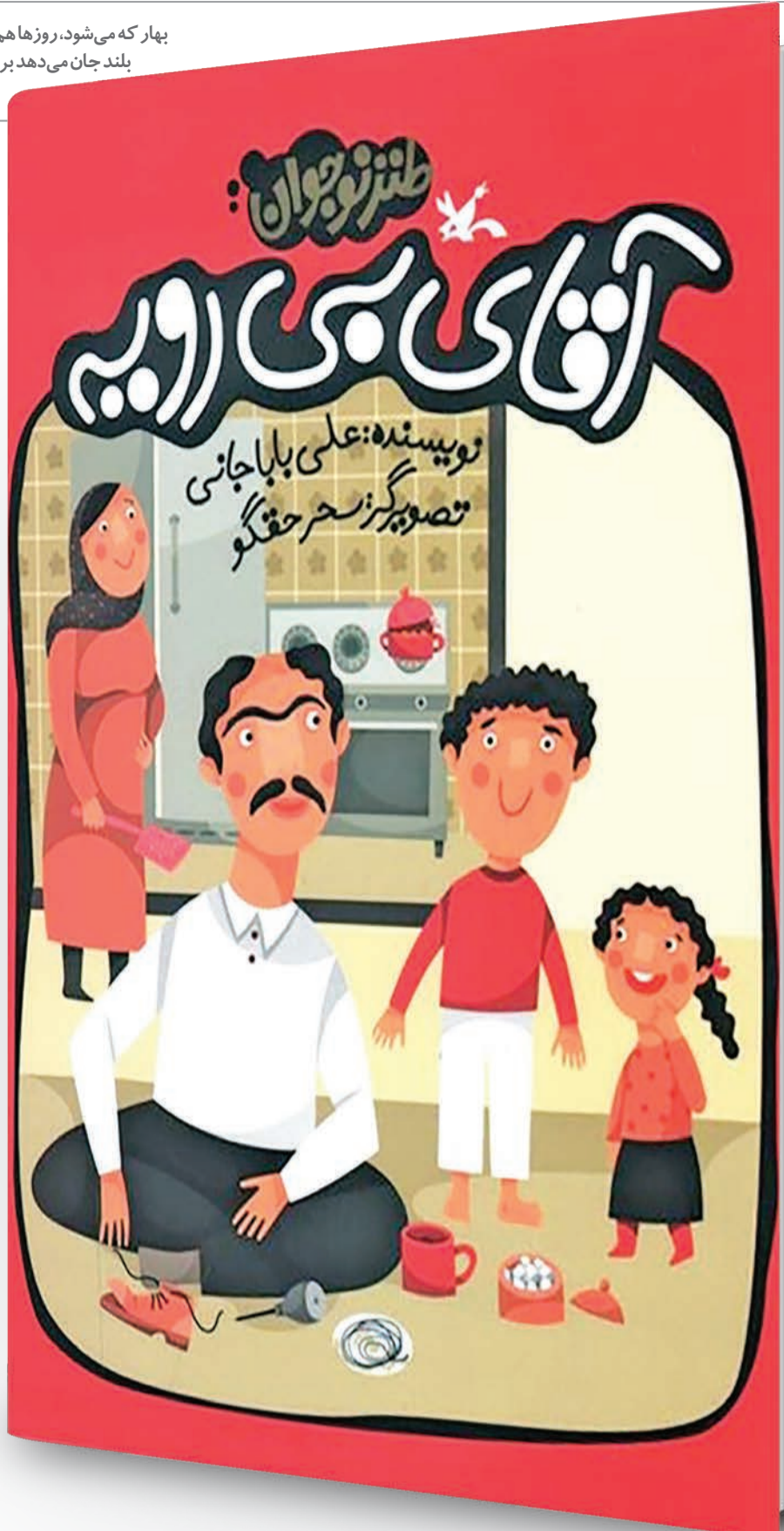
مامان هم با استفاده از خوراکی‌های دیگر سعی دارد حواس مینا را از نوشمک پرت کند: «مامان شربت را جلوی دهان آبجی گرفت و آبجی هم از خدا خواسته همه را خورد. پدر بزرگ گفت: آفرین نوشمک من! چه قدر تو شیرینی، بیبا بغل باباجونی!» خوراکی بعدی که به مینا رشوه داده می‌شود، کمیوت آناناس است: «مینا قوطی را از دست بابا کشید و گفت: «ها! هم‌هاش مال خودم. به داداش هم نمی‌دهم. بابا که انگار پیروز شده بود، گفت: باشه دخترم! هم‌هاش مال خودت. آهان، درش باز شد. بیا بخور. ولی یک کم هم به بابابزرگ بده.» نه! این رشوه دادن‌ها کارساز نیست. مینا دست آخر نوشمک را به‌دست می‌آورد. بابابزرگ که از خواب بیدار شده، به او پول می‌دهد تا نوشمک بخرد، اما پدر مخالف است: «بابا خواست جلوی بابابزرگ را بگیرد که بابابزرگ گفت: جلو نیا، از اولش هم تو که شق بودی. ببین به‌خاطر نوشمک چه قدر خرج کردی، چه قدر بچه را به گریه انداختی، چه قدر اعصاب ما را به‌هم ریختی. اگر از همان اولش می‌خریدی، الان این مصیبت تا نمی‌کشیدی.»

یادداشت‌های لورفته

نه خیرا! «آقای بی‌رویه» یک کتاب یک‌طرفه نیست. برای حفظ انصاف، بخش پایانی آن به صحبت‌های آقای بی‌رویه اختصاص پیدا کرده. او هم حرف‌هایی برای گفتن دارد. آقای بی‌رویه به‌صورت اتفاقی یادداشت‌های پسرش را دیده و حالا می‌خواهد از خودش دفاع کند، البته این دفاع بیشتر شبیه حمله است: «اتفاقی در قفسه به‌هم ریخته پسر، چیزهایی دیدم که مخم سوت کشید. داشتم دنبال دفترچه قسط می‌گشتم که یک پوشه قرمز توجهم را جلب کرد. پوشه را برداشتم و دیدم پسر کم‌کم کلی کاغذ سیاه کرده بود. همه را خواندم.» چه آبروریزی بزرگی! اما حالا آقای بی‌رویه می‌خواهد تلافی کند: «سر سفره که می‌نشیند، خدا نکند خانم عدس‌پلو درست کرده باشد، زمین و زمان را به‌هم می‌ریزد تا بگوید عدس‌پلو دوست ندارد. به همین خاطر مامانش مجبور می‌شود برایش غذای دیگری درست کند. حساب کنید یک‌طرف باید آماده شود برای یختن غذای جدید... تازه باید ما هم منتظر بنشینیم تا غذای شازده‌پسرمان آماده شود.» آقای بی‌رویه بازم از دسته‌گل‌های پسرش حرف می‌زند. او هم دل پری دارد که با دیدن دفترچه پرت شده: «هف در آمدم را این پسر خرج می‌کند. همین پسر که می‌گوید بابایم بی‌رویه است. محال است روزی یک بستنی و پفک نخورد. نمی‌دانم این دوتا چهره‌پلوی به‌هم دارند، باز هم نوشابه و کلوچه را بگویی، به‌هم می‌خورد. وای که دهانم آب افتاد. چه قدر می‌چسبد.»



آقای بی‌رویه  
 نویسنده: علی باباجانی  
 تصویرگر: سحر حقگو  
 تهران: کانون پرورش  
 فکری کودکان و  
 نوجوانان، ۷۲/۱۳۹۲  
 ص: مصور (طنز نوجوان)



باباجانی  
 ماهرانه

کار. یکی از این کارها می‌تواند کتاب خواندن فیزیکی کم است. به همین دلیل هم کتاب‌های ماجراجویی را با نگاه طنز تعریف می‌کنند.

به‌خاطر یک نوشمک

نوشمک، قصه دختر خانواده‌ای است که می‌خواهد، آقای بی‌رویه از هر راهی برای او استفاده می‌کند، اما موفق نمی‌شود. برادر است که بابابزرگ به خانه آقای بی‌رویه بخواهش محبت می‌کند: «چه طوری نوشمک من!» بله! همه ماجراها از این قربان صدقه ع می‌شود: «آبجی سرش را که بالا برده بود، سعی می‌کرد روی پنجه پا بایستد تا قدش به مامان برسد. وقتی دید فایده‌ای ندارد، گفت: «مامان گوشت را بیاور پایین.» مامان سینی را داد دستم تا ببرم و خودش خم شد تا قدش به آبجی برسد. مثلاً آبجی یواش می‌خواست بگوید. گفت: «مامان! من نوشمک می‌خواهم.» همه راضی‌اند که دخترک برای خودش نوشمک بخرد، اما آقای بی‌رویه پیش را توی یک کفش و اجازه نمی‌دهد. پس همه د حواس آبجی را پرت کنند: «بابا خودکار را آورد و روزنامه را جلوی آبجی گذاشت: «بیا بلدی؟!» مینا خودکار را پرت کرد زمین من نوشمک می‌خواهم. تازه، لواشک هم

باز بزرگ را بگیرد که بابابزرگ گفت: «هم تو طلبتی بودی. ببین چه قدر خرج کردی. چند پسر را به چند اعصاب ما را به‌هم ریختی. اگر از من خریدی، الان این مصیبت را

کلیله‌ودمنه به‌زبان خودمانی ۶

میمونی که دلش را روی درخت جا گذاشته بود



رودار کله‌میمون بلند شادو به‌خورد گفت تقصیر کردیم و گناهت خوریم. اللی اعتماد داریم و حالا چون دست اینجاست موزیم به‌خورد و نیمه‌پزاییه

قاسم رفیع! گفتیم میمونی که عطای سلطنت را به لقائش بخشیده بود و بر روی درخت انجیری برای خودش زندگی می‌کرد، با لاک پشتی دوست شد و روزگار خوشی داشتند، اما زن لاک پشت با نقشه همسایه‌اش تصمیم گرفت شش میمون را از سر لاک‌پشت کم کند؛ پس نقشه‌های کشیدند و لاک‌پشت را به بهانه مریضی همسرش به خانه کشاندند و ماجرای دروغی مریضی زن را به او گفتند و حالا ادامه داستان:

لاک پشت گفت: نه بابا! چنتا دکتر متخصص دیدنش (همین جور الکی) همه متفق‌القول روی یک‌داری توافق دارند. - چه دارویی؟ - دل میمون! دود از کله میمون بلند شد و با خود گفت: نفهمی کردم و کلک خوردم. الکی اعتماد کردم و حالا جونم دست این موجود نیمه‌خشکی و نیمه‌پزاییه. تو این اوضاع فقط می‌شه از تجربه استفاده کنم. آگه پام به اون جزیره برسه، از دست این لاک‌پشت هم که فرار کنم، حتماً از گرسنگی می‌میرم. آگه الان فرار کنم، چون شنا بلد نیستم غرق می‌شم. پس رو به لاک‌پشت کرد و گفت: - راه معالجه زنت را پیدا کردم. ساده است. من می‌دانم چقدر زنت را دوست داری و اگر کاری

لاک‌پشت برگشت که میمون دلش را بردارد و زودی بیاید، ولی هرچه صبر کرد، میمون نیامد. لاک‌پشت میمون را صدا زد و میمون گفت: - من یک‌عمر تجربه جمع کرده‌ام که به همین راحتی قلیسم را بدهم، به تو که خوراک دل برای زنت درست کنی؟ راستش توی مواقع سختی، دوست و دشمن را می‌شود شناخت و من خوب تو را شناختم که از دوستی با من سوءاستفاده کردی. حالا هم برادر من فکر نکن من مثل آن خر هستم که روباه گفته بود دل و گوش نداشت. لاک‌پشت پرسید قضیه اون دیگه چی بوده حالا توی این اوضاع؟

عاشق من به‌خوبان زیاده‌است که نتوانستم مدت زیادی در کنار آن‌ها بمانم، برآک همین امپراتور که توفیق به‌هم بلندی و به‌همی من بیایم که با آمدن من هم‌پلویند لاک‌پشت چه دست را تا اینجای دارم من افتخار کنم به‌هم صحبت کنم و از این حرف‌ها

ماجرای شیر و روباه و خر میمون گفت: آورده‌اند که شیری پیر شده بود و دیگر توان شکار حیوانات را نداشت. روباهی یک‌عمر با او همنشین بود و ته‌مانده سفره او را نوش جان می‌کرد. روزی به شیر گفت: - سلطون یک‌فکری بکن. داریم از گشنگی می‌میریم. این مریضی درمون ندارد؟ - منم داشته‌ام به همین فکر می‌کردم. می‌گویند مرض پیری جز با گوش و دل خر درمان نمی‌شود. اصلاً دواي درد پیری، گوش و دل خر است. روباه گفت با این شکل و شمابلی که از شما به‌جا مانده است: پیری و یال کچل و غوز پشت و این اوضاع، از بیشه بیرون بیاید بهتر است. شیر گفت پس چه کنیم؟ ادامه داستان برای هفته بعد...



عاشق من به‌خوبان زیاده‌است که نتوانستم مدت زیادی در کنار آن‌ها بمانم، برآک همین امپراتور که توفیق به‌هم بلندی و به‌همی من بیایم که با آمدن من هم‌پلویند لاک‌پشت چه دست را تا اینجای دارم من افتخار کنم به‌هم صحبت کنم و از این حرف‌ها

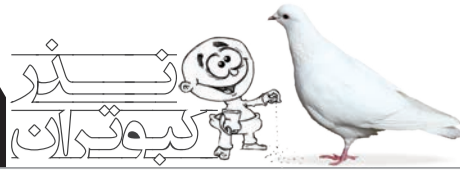


تصویر ساز: ساسان خادم

صفت را بی‌فروغ، بعد از این که من به‌هم آمدم، تصمیم گرفتم که با هیچ‌کس رابطه نداشته‌ام و کوربا بزرگم گذارم. اما اینده تو مرا از گوشه‌تینی نجات داری و رفیق شوی من شدی. حق بر لاک‌پشت من بیایم که به‌هم این را حق نمی‌توانم از آن‌ها خنک کنم، اما به‌هم حال من نمی‌توانم، از روی بلندم و کوربا بزرگم و کوربا بزرگم و کوربا بزرگم



د از این که من به اینجا آمدم کس رابطه نداشته باشم و کلاً بکه تو مرا از گوشه‌تینی نجات شدی، حقی بر گردن من یافتی وانم از آن شانه خالی کنم، اما دریا بگذرم و کلاً دوره‌های شنا تو را بر پشتم سوار می‌کنم که کلکات کامل سفر در آن فراهم ای سفر با تور لاک‌پشت گشت ختیارش را به‌دست او سپرد. پشت به میان آب رفت. اواسط نار خود پشیمان شد و با خود تان نیست؛ یعنی درست است خاطر زنت بهترین دوستش را کند؟ آن هم چنین دوستی که بر به من لطف داشته! ی وسط دریا دودل شد. همون بین امواج لنگر را کشیده بود خودش شدیداً بحث می‌کرد. کوک شد و از لاک‌پشت پرسید: کردی؟ نکنه سنگینی من تو از چیزی ناراحت هستی؟ خود گفت: بده، باید حواس تو بیشتر زیر نیم کاسه است. آگه ت نجات پیدا می‌کنه و آگه حتماً کسی ضرر نکرده. ی و هی حرکت می‌کنی! یخته. داره مریضی زنت. من یک ت ویزیتش.



تفضلی! که فقط از تو خوانده‌ام یک عمر  
و من نگفته‌ام و هر چه بود این دل گفت  
زلزال اشک مرا از تبار کونتر کن  
در آسمان دو دست مرا کبوتر کن

به قفل بسته کلید اجابت است اینجا  
که آستانه جود و کرامت است اینجا  
به دلنوازی جان در رواق او بنشین  
چرا که قبر مسیحای عترت است اینجا

زندگی شیرین پانداها

مراکز نگهداری از پانداها در کشورهای آسیایی باعث شده است این حیوان بامزه از خطر انقراض نجات پیدا کند.



هشتک



دوست نوجوان من! هدهد کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان خراسان رضوی با همکاری روزنامه هشتک به سمت شما پرواز کرده تا شما پرنده‌های شجاع و زیبا را ببرد به کوه قاف. اگر شما هم به هدهد کمک کنید، ما زودتر به آنجا می‌رسیم.  
پست الکترونیکی ما: hodhod8@kpf-khr.ir



راه حلی برای فرار از ناآگاهی

می‌گویند وقتی یک نفر خودش کاری را انجام نمی‌دهد و به دیگران توصیه می‌کند آن کار را انجام بدهند، حرفش در دیگران تأثیری ندارد. حالا من هم می‌خواهم همین اول کاری اعتراف کنم که «خانم هشتک» به خاطر مشغله‌های کاری و زندگی و اینکه باید بخشی از روزش را به فعالیت در فضای مجازی اختصاص بدهد، خیلی وقت است که دیگر آنطور که باید و شاید کتاب مطالعه نمی‌کند. حالا درست است که من اعتراف کردم، ولی از آن طرف هم می‌گویم که از این اوضاع ناراحت هستم؛ از اینکه سطح اطلاعاتم پایین بیاید و بعد از مدتی حسن کنم خیلی چیزها هست که باید بدانم، ولی نمی‌دانم و این‌طوری تبدیل به آن دسته از آدم‌هایی بشوم که در فضای مجازی فقط حرف‌های این و آن را فورواردر می‌کنند و از خودشان حرف و تحلیل و دانشی برای گفتن ندارند. یعنی آنقدر سطح اطلاعاتم پایین آمده باشد که دیگر توانایی فکر کردن هم نداشته باشم!

برای رفع این مشکل چند وقتی است تصمیم گرفتم از طریق همین فضای مجازی تحولی در دانسته‌هایم ایجاد کنم. مثلاً وقتی جایی درباره یک موضوع یا شخصیت صحبت می‌شود از خودم پرسش‌ها می‌کنم و آن‌ها را در زمان مناسب می‌پرسم. یا قسمتی از یک کتاب که جواب پرسش‌ها را دارد، نگاه کنم. خلاصه فرار گذاشته‌ام تا جواب آن پرسش‌ها را نگرفته‌ام، ماجرا را بی‌گیری کنم.

این راه‌حلی بود که به ذهن من رسید. راه‌حل شما برای فرار از این ندایی اطلاعاتی که هر روز ما را بی‌اطلاع‌تر می‌کند چیست؟

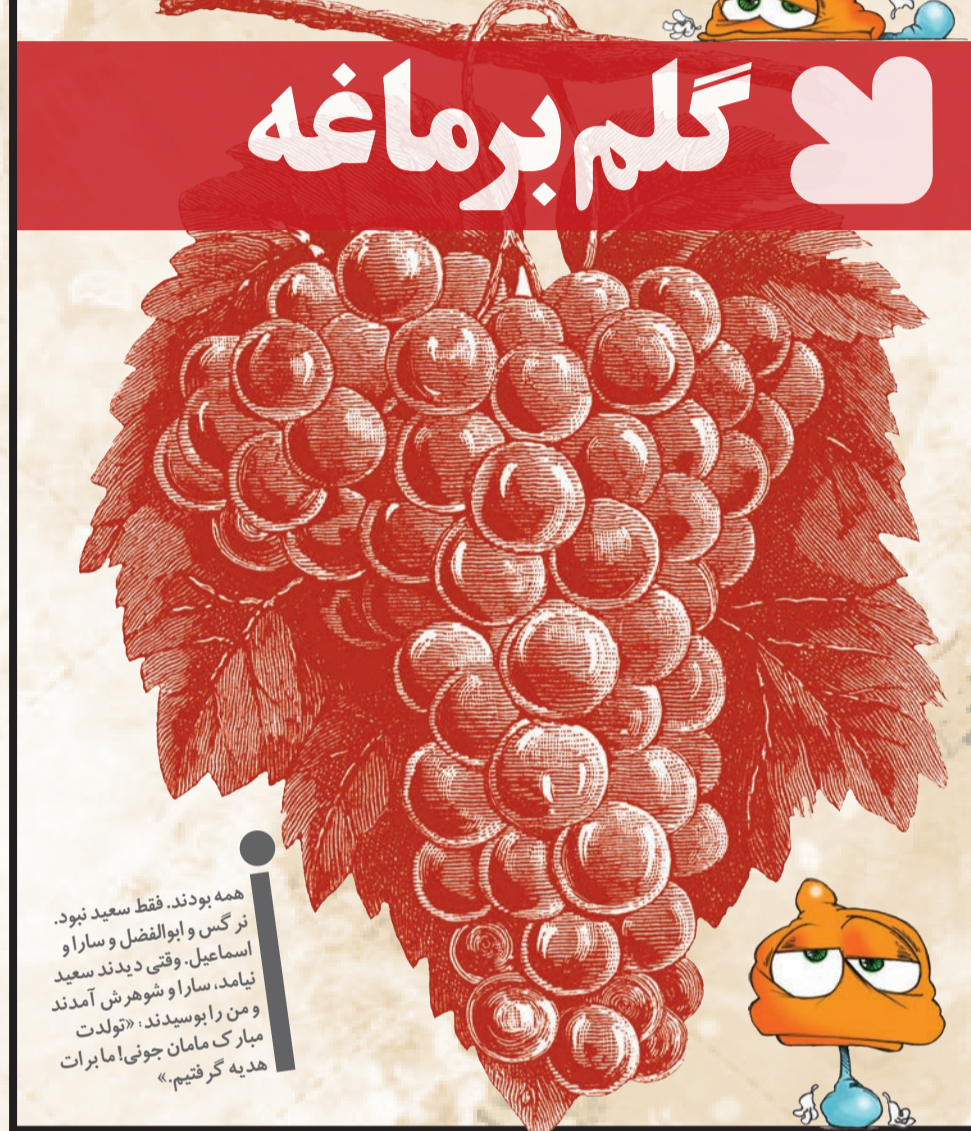
#دنیای اطلاعات  
#ناآگاهی  
#Hasht\_fans  
من می‌گم راه‌حل‌ها من رو بری‌ای همین ستون بفرستیم. فکر کنم ایده‌های جالبی از شما بر بیاید.

همه بودند. فقط سعید نبود. نرگس و ابوالفضل و سارا و اسماعیل. وقتی دیدند سعید نیامد، سارا و شوهرش آمدند و من را بوسیدند: «تولدت مبارک مامان جون! ما برات هدیه گرفتیم.» گفتیم: «حسین نیومد... شاید نه راست می‌گه.» آن دختری که قد بلندتر بود آهی کشید. یک پسر کوچولو دوید جلو و یک کاغذ گذاشت روی پایم: «مامان جون من این رو برای تو کشیدم.» یک زن قربان صدقه‌اش رفت: «قربونت بشم عزیزم، حالا مادر جون رو بوس.» گفتیم: «حسین اگه تا فردا نیاد کار از کار می‌گذره...» نگاه کردم به پنجره. شب شده بود. گفتیم: «نیومد... نیومد...» کیک آوردند و دادند

دستم تا بپرسم سعید هم آخر کار آمد ولی زنش را نیاورده بود. صدیق - عروسم - دائم قربان صدقه‌ی بپرشم می‌رفت و سبب می‌گذاشت توی دهانم. نگاه کردم به ساعت نه شده بود. دیگه دیر شد! دیر شد! در انباری را باد تکان می‌داد. ننه رفته بود داخل و برایم سبب گذاشته بود. نور ماه از پنجره افتاده بود روی کیسه‌ها و جعبه‌ها. حسین مرده بود حتماً! شاید هم رفته بود دنبال یک نفر دیگر... بچه‌ها داشتند شمع می‌آوردند. دراز کشیدم و پتو را کشیدم روی صورتم.

باد پنجره انباری را می‌کوبید.  
- پنج، چهار، ...  
- مامان بلند شو دیگه...  
- مامان باشو...  
- مامان زمان داره می‌گذره...  
هوا سرد بود و سوز می‌آمد. نور مهتاب روی کیسه‌های سیب‌زمینی و جعبه‌های خالی انگار مسخره‌ام می‌کرد.  
- سه، دو...  
یکی پنجره را با سنگ شکاند. شیشه‌ها پاشیدند هوا. نور مهتاب از هم پاشید. صورتم را گرفتیم.  
- یک...  
حسین پرید تو انباری. گوشه سرش خون جمع شده بود: «بریم... بدو بریم...» بی‌حال بودم. تم لرزید. خودم را کشیدم سمت در. چشمانش لحظاتی نگاهم کرد. زمان متوقف شده بود. بچه‌ها شادی می‌کردند و دست حسین توی هوا معلق بود...  
- صفر، تولدت مبارک...!  
اول صدای جیغ صدیق بلند شد. بعد نرگس که صدایم می‌زد. سعید که تکلم می‌داد و اسماعیل که به اورژانس تلفن می‌کرد.  
حسین برگشت و به انباری نگاه کرد. می‌دوید سمت باغ گلم برماغه.

● رؤیا براتی  
عضو نوجوان بخش مکاتبه ای کانون پرورش فکری خراسان رضوی



همه بودند. فقط سعید نبود. نرگس و ابوالفضل و سارا و اسماعیل. وقتی دیدند سعید نیامد، سارا و شوهرش آمدند و من را بوسیدند: «تولدت مبارک مامان جون! ما برات هدیه گرفتیم.»

دختر کاسه انگور را گذاشت جلویم: «بیا مامان. انگور لعله. همون جور که خودت دوست داری.» نگاه کردم به انگورها. گفتیم: «حسین رفته شهر کار پیدا کنه. ولی سه ماهه رفته نیامده. تو نمی‌دونی کجاست؟» دختر کاسه انگور را کشید جلوی خودش: «مامانی فرصت‌ها تو کی باید بدم؟»

حسین مرا برد باغ انگورهای گلم برماغه. (انگور لعل) ما باغ انگور نداشتیم. نصف این باغ مال آتا بود که وقتی مرد بابابزرگ حسین از چنگ ننه در آورده بود. حسین یک گلم برماغه کند و داد دستم. طعمش که رفت زیر دندانم واقعا شیرین بود. گفت: «دوست داری؟» گفتیم: «ها که دوست دارم. من عاشق گلم برماغه‌ام!» حسین گفت: «میام خواستگاریت. بعد همه باغ رو می‌دم به تو!» گفتیم: «دمی‌شه. ننه منو نمی‌ده به تو. می‌خواد منو بده به حشمت.» حسین پرید هوا: «حشمت پسر علی آقا؟!»

عباس کرده بودم تو انباری. آینه را نگاه کردم. بالای سرم کی بود. من را زده بود و حالا هم رفته بود دنبال حسین. وقتی بهش گفتیم نمی‌خواهیم با پسر علی آقا ازدواج کنیم، فهمیده بود منتظر حسینم. رفته بود حسین را پیدا کند و بکشد. ننه پشت در انباری می‌گفت: «بختیبه لگد ورمه! حسین قیت مید! حشمت یاخشنی اوقلاتند!» (لگد به بختت نزن! حسین بر نمی‌گرده! حشمت پسر خوبیها!) گفتیم: «نه! ننه! بهم قول داده بود! قول داده بود!» ننه گفت: «سنی ایستمیده! گی یدّه شهر پولدار اولده! سنی ایستمیده!» (دیگه تو رو نمی‌خواد! رفته شهر پولدار شده! دیگه تو رو نمی‌خواد!) به خودم نگاه کردم. خیلی زشت شده بودم!

وقتی تشریف می‌برید مهمانی، رعایت کنید...  
من معتقدم آدم وقتی می‌ره مهمونی باس تعارف تکلفو بذاره کنار. اگه موافقی یه بوق بزنی!!  
https://telegram.me/khosranjom\_majid

همیشه سعی کنید تو زندگی تون تغییر ایجاد کنید. مثلاً من الان روی تلویزیون نشستم، دارم میل نگاه می‌کنم. دیوونه هم نیستم.  
#خوشمزه‌خان

ازم پرسید: کارت چیه؟  
گفتم: تو کار فرش و موبایلیم  
گفت: یعنی چی؟  
گفتم: رو فرش می‌خواهم و سرم تو موبایله.  
#پسر خوشمزه‌خان

فراموش نکنیم که بسیاری اوقات در زندگی وقتی به در بسته‌ای می‌رسیم و یکصد کلید در دستمان است، هرگز نباید انتظار داشته باشیم که کلید در بسته همان کلید اول باشد. شاید مجبور باشیم صبر کنیم و همه صد کلید را امتحان کنیم تا یکی از آن‌ها در را باز کند. گاهی اوقات کلید صدم کلیدی است که در را باز می‌کند و شرط رسیدن به این کلید، امتحان کردن نود و نه کلید دیگر است. یادمان باشد که زندگی را هرگز نخواهیم فهمید، اگر کلید صدم را امتحان نکنیم، فقط به این خاطر که نود و نه کلید قبلی جواب ندادند. از روی همین زمین خوردن‌ها و دوباره بلند شدن‌هاست که معنای زندگی فهمیده می‌شود و ما با توانایی‌ها و قدرت‌های درون خود بیشتر آشنا می‌شویم.  
#استاد بزرگ

برگه‌ای در خیابان نصب شده بود که روی آن این جمله را نوشته بودند: مبلغ بیست‌هزار تومان را گم کرده‌ام و خیلی به آن نیاز دارم؛ زیرا هزینه زندگی ندارم. هر کسی پیدا کرد، بیاورد به فلان آدرس، چون شدیداً به آن نیاز دارم. شخصی برگه را می‌بیند و مبلغ بیست‌هزار تومان از جیبش بیرون می‌آورد و به آدرس می‌برد. می‌بیند پیرزنی ساکن منزل است. شخص پول را تحویل می‌دهد، پیرزن گریه می‌کند و می‌گوید: شما نفر دوازدهمی هستید که آمدید و ادعا می‌کنید پولم را پیدا کرده‌اید. جوان لیختندی زد و به سمت خروجی حرکت کرد. پیرزن که همچنان داشت گریه می‌کرد گفت: پسر، آن ورقه را پاره کن، چون من، نه آن راه‌نشانم و نه سواد نوشتن را دارم، احساس همدردی شما با من، من را دلگرم و به زندگی امیدوار کرد و این بزرگ‌ترین خیر دنیا برای من است.  
#استاد بزرگ

نمی‌دونم چه حکمتیه که...  
هم بیکارم، هم وقت نمی‌کنم به هیچ کاری برسم...!  
تازه خسته هم می‌شم...  
#تنبیل‌خان

داستان کوتاه ترسناک، شما بیا پای تخته.  
#پسر تنبیل‌خان

#هشتکو  
جایی برای خندیدن، شاد بودن و حرف‌های خوشمزه زدن است.